

۴۶ زمینه معرفت، زمانه قدرت

صورت معرفت نسبت ابتکار ناب‌دینی با اشکال قدرت و نظارت اجتماعی دارد

پارسی کورن/حسین لادزوی

۴۸ حق‌های به زرفای رسانخیز

از نگاه بدیو، عدالت از بطن وحی شکوفایی شود

رحمت‌الله‌شیرازی/مطالع‌الحقی

۵۶ آبا عکاسی مرده است؟

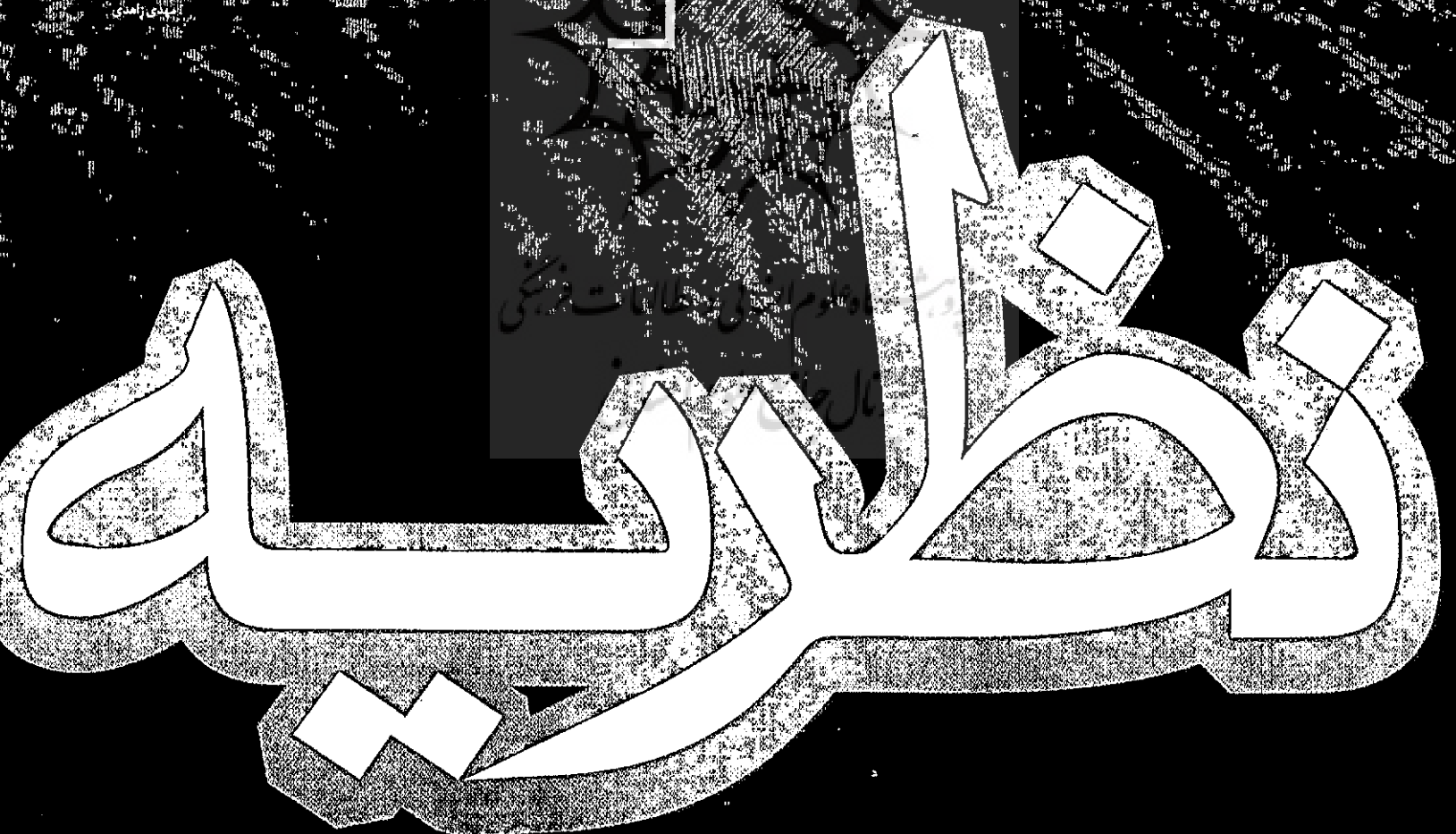
پیدایش تکنولوژی دیجیتال هنر عکاسی را به محاق برد

پیرامون/حسین لادزوی

۵۸ افسانید به روایت دیگری

صفت و گویا دکتر محسن خبیری

زه‌بیدی/زه‌بیدی



صور معرفت نسبت انکار ناپذیری با اشکال قدرت و نظارت اجتماعی دارد

زمینه معرفت زمانه قدرت

پاتریک کوین / احسین الله وردی

این مقاله به بررسی مسائلی معرفت‌شناسانه‌ای می‌پردازد که در پیوند بین معرفت، قدرت و نظارت مطرح می‌شوند. این مساله پرستش‌هایی را درباره معرفت شهودی خود-مؤید پدید می‌آورد و هم اینکه چه کسی باید بر معرفت نظارت کند و این معرفت چگونه باید منتشر شود. اهمیت افلاطون به عنوان شخصی کلیدی در این مباحثه، مورد بررسی قرار می‌گیرد و آثار او بستری برای بررسی متفکران بعدی فراهم می‌آورد که دلمشغولی‌هایی در این حوزه داشته‌اند.

شوند جمهوری این مطلب را با استعاره بصیرت درونی، برای یافتن معرفت راستین، توضیح می‌دهد. مطلب مذکور مستلزم دوری از امور متغیر و قرابت با امور ثابت است. سقراط مدعی است که می‌توان مردم را چنان تربیت کرد که خود را نیازمند به این تغییر همیشگی بدانند و این به مباحثه‌ای در خصوص اهمیت تعلیم و تربیت به عنوان ساختاری برای تعلیم مستقیم در مسیر ترقی منجر خواهد شد. بنابراین فرآگیری ساخت یافته نوع مناسب معرفت، از محوری‌ترین برجستگی‌های سیاسی افلاطون به شمار می‌رود زیرا هر عضو جامعه و هر طبقه آن واجد کارکردی آرمانی متناسب با منفعت معرفتی همگان است و امر مزبور تنها به واسطه «تشویق و اجبار» حاصل می‌شود. در این حکومت آرمانی، صاحبان معرفت بیشتر حق دارند بر دیگران حکمرانی کنند. معرفت بیشتر به معنای قدرت بیشتر برای نظارت بر دیگران و اجبار آنان به انجام چیزی است که مورد نیاز آنهاست.

○ **شهود بی‌واسطه** به نظر افلاطون، رهبری جامعه عادل اساساً مبتنی بر توانایی (ذاتی یا اکتسابی) تصور و عمل بر طبق چیزی است که خیر عمومی را برقرار می‌کند و این دیدگاه در بسیاری از گفت‌وگوهای افلاطون تبیین شده‌اند. این رویکرد با مسئولیتی مرتبط است که او به عنوان مشاور، برای این فرایند معرفتی و بر حسب ویژگی شخصی‌اش (بهره‌مندی از معرفت) واجد آن است. فیلسوف-درمانگر باید واجد کمال و حکمت باشد و اگر چنانکه سقراط تمام این صفات را داشته باشد، به نظر می‌رسد افلاطون بتواند این شکل حکومت را به نحو بی‌واسطه توجیه کند. افلاطون ممکن است استدلال کند که وقتی مردم به لحاظ فکری و روحی مستعد چنین رفتاری هستند و در تشخیص این امر دارای چنین قرابت ذاتی‌ای هستند، پس آنان قادرند اعتبار آرمان‌های پیشنهادی را تشخیص دهند. اما همچنین می‌توان گفت که اعتماد کردن به شکلی از معرفت که

○ **معرفت افلاطونی به مثابه قدرت** افلاطون از زبان سقراط می‌گوید که بهترین شیوه حصول معرفت، محاوره و گفت‌وگو است. همچنین به واسطه راهنمایی مناسب و حتی اجبار است که روشن‌اندیشی رخ می‌نماید (تمثیل غار در کتاب هفتم جمهوری). معرفت به مثابه حرکت از اوام و نمودها به سوی مشاهده چیستی آنهاست و جهل، اسارت در اوامی است که مردم باید به فکر خروج از آن به کمک راهنمایی خبره باشند. از نظر سقراط، وظیفه ما پویشگران این است که بهترین استعدادهای را وادار کنیم به معرفتی نایل شوند که به عقیده ما سترگ‌ترین است و پندار نیک را پیروز کنیم و آن را در مسیر ترقی پیش ببریم. طرح عنصر اجبار در اینجا با این فرض مرتبط است که موسسان آرمانی حکومت به طور خاص سقراط تشخیص خواهند داد که بهترین و مناسب‌ترین نوع معرفت برای حاکم کدام است.

بسط این سیطره فلسفی را می‌توان با تعلیم به دست آورد اما اگر فیلسوف-حاکم اصلاً قرار است تحقق یابد، پرسش از امکان اولیه آن همچنان پابرجاست. چنانکه مشاهده کرده‌ایم، متون افلاطون تلویحاً به این مطلب اشاره دارد که باید فرد یا افرادی باشند که بر اساس حکمت شهودی یا جذب روحانی خود در جایگاهی خاص قرار گیرند و تحقق فیلسوف-حاکم را از طریق تشخیص انواع ساختارهایی که موجد حکومت کرده‌اند، تسهیل کنند. این «موسسین حکومت» نقشی وثیق در قلمرو سیاست ایفا می‌کنند و هر نوع حقی را به کنش، خط‌مشی و اصول متعارف سیاست‌ار جاع می‌دهند. در خصوص خط‌ناپذیری معرفتی مرتبط با بصیرت‌آین موسسان و فیلسوف-حاکم‌ها تعبیرات مختلفی وجود دارد. حتی ممکن است که وقتی مثلاً صوری از شهود بی‌واسطه سیاسی نیرویی مخرب برای اجتماع از آب درآیند، فضیلت‌مندی فردی و سیاسی آن حاکمان را خدشه‌دار کند. همچنین اسلوب خاصی نیاز است که مردم را چنان علاقه‌مند به پذیرش معرفت راستین کند که آنان بتوانند به ابزارهای مناسب متوسل

اگر علاقه‌مندید که از منظری جامعه‌شناختی و در عین حال فلسفی به جریان‌های فکری قرون وسطی‌نگاهی بیندازید و از تضارب و حتی تصادم آرا در آن برهه زمانی لذت ببرید، پیشنهاد می‌کنیم کتاب ژاک لوگوف با عنوان «روش‌فکران در قرون وسطی» را بخوانید. این کتاب را احسن افشار ترجمه و نشر مرکز منتشر کرده است.



[بهره/amin برای]

بی برنامه عمل می کنند. ممکن است نقصی طبیعی، تمرین غلط، احساسات شدید یا فقدان معلمی که بتواند معنای راستین امور را تبیین کند، مردم را در استفاده از آثار فلسفی همراه کند. راه حل این رشد اختصاص حقیقت فلسفی به برگزیدگانی است که می توانند آن را بفهمند و آن را بر حسب «کتاب مرجع» به خوبی تفسیر کنند. بیشتر مردم باید با تصورات خیالی موجود در قصه‌ها دربار حقیقت خشنود باشند و طبیبان اسلام آنها را از مطالعه کتاب‌های خاص باز دارند، می‌باید ایمانشان زایل شود. شباهت میان طبقات معرفتی جامعه در آثار این رشد و جمهوری افلاطون مجموعاً برای فلاسفه اسلامی آشنا به متون افلاطون عجیب نیست. مهم‌ترین نکته آنها در راستای این دیدگاه، در پی تعیین میزان گستره سیاسی انتشار معرفت هستند.

از نظر ابن میمون هم تنها معدودی از انسان‌های برگزیده، قادرند به حقیقت الهیاتی بپردازند. این متفکر یهودی، در کتاب تعلیم خود، انواع مسائلی را شرح می‌دهد که بیشتر مردم در تلاش برای دانستن حقیقت الهیاتی با آن روبرو می‌شوند. نیاز بیشتر مردم برای کسب حقیقت، با استعاره و تمثیل بر طرف می‌شود و ابن میمون تأکید می‌کند که آنها باید از وسایل دیگر برای دستیابی به حقیقت دلسرد شوند. او به مرجعیت نوعی از آموزش معتقد است که قدرت معرفتی را به واسطه کنترل انتشار معرفت، اعمال می‌کند و حقیقت را به شکلی نمادین و با تفسیری مناسب برای بیشتر مردم بازگو می‌کند. ابن میمون استدلال می‌کند که بیشتر مردم، در ارتباط با معرفت باید کودک به حساب آیند، نه بالغ. آکویناس وقتی استدلال می‌کند که حقیقت الهیاتی در بهترین حالت برای فرد با ایمان به شکل طبقاتی صورت می‌گیرد هم از الگویی مشابه پیروی می‌کند. از نظر توماس اگر حقیقت فلسفی به سادگی قابل دسترس باشد، ممکن است فرد تعلیم ندیده را سر در گم کند زیرا او دچار بدفهمی شده و از سوی اشخاص بی‌ایمان مورد استهزاء قرار می‌گیرد. آموزش مستلزم ارتباطی مناسب با آموزنده است که با استفاده از استعاره، قوه پذیرش او را تقویت کند. از نظر آکویناس، این به حکیم اجازه می‌دهد که ماهیت مجرد حقیقت را به چنگ آورد. آن هم از زمانی که فرد تعلیم ندیده را به نحو تخیلی راهنمایی می‌کند. او استدلال می‌کند که کتاب مقدس چنان احترامی برای جایگاه این افراد قائل است که تحلیل پیچیده الهیاتی را با دریافت تخیلی حقیقت الهی از طریق تمثیلات و قصه‌ها، در هم آمیخته است.

خود-مویدی واسطه است، ممکن است چنانکه تاریخ به ما نشان داده است، فاجعه‌ای سیاسی بیافریند. به هر حال نظریه مبتنی بر محصل بودن شکلی از معرفت خود-مویدی، به نحو شهودی قابل تشخیص است و نظریه استواری برای افلاطون به حساب می‌آید. او فعالیت تجربی روانشناسانه را در نامه هفتم تشریح می‌کند. او با ناراحتی از بیان نادرست دیدگاه‌هایش، استدلال می‌کند که زبان برای انتقال چیستی فلسفه ناکافی است و در این خصوص می‌نویسد: من یقیناً در این مورد تالیفی صورت نداده‌ام و هرگز قصد ندارم در آینده هم چنین کاری انجام دهم، در واقع این موضوع را برخلاف دیگر علوم، نمی‌توان به هر طریقی بیان کرد. باید تدریجاً و پس از دوره طولانی انس با آن و آموزش خود موضوع، از آن آگاهی یافت، یعنی زمانی که با جهش جرقه‌ای پر فروغ، شعله‌ای از معرفت روشن می‌شود و این (معرفت) همانا زایشی در روح است که بر خود استوار می‌شود. این قطعه بار دیگر بر اهمیت شهود خود-مویدی در اندیشه افلاطون صحنه می‌گذارد و اینکه از ترس بروز تحریف، لازم است که بعضی از انسان‌ها از فلسفه کنار گذاشته شوند. چنانکه خواهیم دید، این مطلب در معرفت‌شناسی‌های بعدی باز تولید می‌شود.

○ تکرار معرفت‌شناسی خدامحور افلاطون در متفکران بعدی دیدگاه افلاطون درباره ارتباط بین معرفت، قدرت و نظارت و اشکال طبقاتی معرفت در جامعه توسط متفکرانی نظیر ابن رشد، ابن میمون و آکویناس باز تولید شده است؛ آنها به مساله معرفت حقیقی و اعتبار آن در ساختارهای خدامحور پرداخته‌اند و همچون افلاطون، شدیداً علاقه‌مند به مباحث نظارت، انتشار و گستره معرفت هستند و به طور خاص تلقی ابن رشد و آکویناس از حکومت خدامحور مستلزم نتایجی خاص است: کسانی که می‌کوشند از تحلیل فلسفی برای باورهای الهیاتی خود استفاده کنند ممکن است ایمان خود را زوال یافته بیابند، چون همه انسان‌ها تاب‌اندیشه فلسفی را ندارند. دستیابی به فلسفه تنها برای عده قلیلی ممکن است، نه برای بیشتر مردم؛ زیرا بیشتر مردم نمی‌توانند آثار فلسفی را که موهبتی برای طبایع والا به حساب می‌آید، مورد مطالعه قرار دهند. مردم از آموزش کامل برخوردار نیستند و در مطالعات شخصی خود که بدون راهنمایی یک معلم صورت می‌گیرد،



میشل فوکو شاید یکی از پر فروغ‌ترین و زنده‌ترین فیلسوفانی است که در نیمه دوم قرن بیستم با جد و جهدی تمام به رابطه انکارناپذیر دانش و قدرت پرداخت. او از خلال بررسی نهادهایی چون تیمارستان‌ها، کلینیک‌ها و زندان‌ها توانست به نظریه‌ای دست یابد که می‌توان بر آن «تبارشناسی قدرت و دانش» نام نهاد.

